داستاني دروغين در بارة پيامبر اعظم (صلّي الله عليه وآله)

محمد صادق نجمي

دروغ

مطالعه و بررسيِ منابع حديثي و تاريخي و دقت در بعضي حوادث و جريان‌هاي زندگي پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) ، گوياي اين حقيقت تلخ است که دربارة آن حضرت دروغ سازي و شايعه پردازي بسيار به وقوع پيوسته و از دوران حيات آن حضرت آغاز شده است؛ زيرا در دوران زندگي پيامبر (صلّي الله عليه وآله) افرادي بودند که در اثر حبّ و بغض و دوستي و دشمني و اغراض مختلف، دروغ‌هايي مي‌ساختند و مطالب خلاف و بي اساس را در مورد آن حضرت، ميان جامعه منتشر مي‌کردند، تا جايي که حضرت رسول (صلّي الله عليه وآله) در بالاي منبر به گونه‌اي آشکار، مردم را از وجود چنين دروغ‌سازاني آگاه کرد و آنان را از عواقب اين عمل ناشايست برحذر ساخت و فرمود: «لا تکذبوا عليّ و من کذب عليّ فيلج النار»( 1 )؛ «مردم بر من دروغ نبنديد و هر کس بر من دروغ ببندد جايگاهش آتش است.»

و در ضمن خطبة ديگر فرمود: «أيّها النّاس قد کثرت علي الکذابة فمن کذب عليّ متعمداً فليتبوّأ مقعده من النار» ؛( 2 ) «مردم! دروغ‌گويان از زبان من زياد شده‌اند...»

و آنگاه که سليم بن قيس از اميرمؤمنان (عليه السلام) دربارة صحّت و سقم احاديثي که در دست مردم است پرسيد، حضرت در پاسخ وي فرمود:

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . صحيح بخاري، ح 1، باب اثم من کذب مع النبي ؛ تحف العقول، ص 5

2 . کافي، ج 1، ص 62 برکت الفضل، ج 1 ، ص 211 شرح ابن ابي الحديد، ج 11، ص 38 ؛ تحف العقول،

ص193

115

«إنّ في أيدي الناسِ حقاً و باطلاً، وصدقاً وکذباً، و ناسخاً ومنسوخاً، ومحکماً ومتشابهاً، وحفظاً و وهماً ولقد کذب علي رسول الله علي عهده...»؛ «در ميان حديث‌هايي که در دست مردم است؛ حق باطل، راست دروغ، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و حقايق و اوهام به هم در آميخته است، حتي در دوران حيات پيامبر خدا نيز مطالبي را به دروغ به او نسبت مي‌دادند...»

اغراض و انگيزه‌هاي جعل و دروغ، پس از ارتحال پيامبر اسلام، رو به فزوني گذاشت و به موازات فاصلة مردم از دوران زندگي پيامبر (صلّي الله عليه وآله) علل و انگيزه‌هاي دروغ‌سازي و شايعه پردازي دربارة آن حضرت بيشتر گرديد. دوران پيش از نبوت پيامبر گرامي، چگونگي آغاز وحي و معاشرتش با همسرانش و خلاصه تمام جوانب زندگي آن بزرگوار طبق آمال و اهداف و بر اساس سياست‌هاي روز رنگ‌آميزي شد. هر کس براي مقصود و هدف خاصي که داشت، از زندگي آن حضرت مايه گرفت و به صورت حديث (گفتار) و يا سيره (رفتار عملي) پيامبر نقل گرديد و به آن حضرت نسبت داده شد و اين وضع در دوران معاويه شکل اساسي‌تر و خطرناک‌تري به خود گرفت که بحث مفصلي را مي‌طلبد.

116

اين احاديث ساختگي، دست به دست مي‌گشت تا اين که به کتاب‌ها راه يافت و در لابه‌لاي متون احاديث صحاح و مسانيد اهل سنت جاي گرفت. در پيشاپيش همة کتاب‌هاي حديث و صحيح ترين منابع حديثي و مورد اعتمادترين کتاب‌هاي رواييِ؛ صحيح بخاري، صحيح مسلم و صحاح چهارگانة ديگر، معرفي و به ساير کتاب‌هاي حديث و تاريخ و تفسير از اين منابع، منتقل گرديد و نويسندگان و مؤلفان اين کتاب‌ها، بدون نقد و بررسي، اين مطالب ساختگي را به عنوان حديث پيامبرخدا و تاريخ و سيرة آن حضرت، در اختيار مسلمانان قرار دادند و گاهي همين مطالب بي اساس، از رواج بيشتري برخوردار شد و حديث‌هاي صحيح و مطالب واقعي تحت الشعاع قرار گرفت و به فراموشي سپرده شد.

داستان لدود( 1 )

يکي از داستان‌هاي ساختگي و حديث‌هاي جعلي، که در منابع اولية اهل سنت نقل گرديده، حديث «لدود» است.

خلاصة اين افسانه، که از عايشه نقل گرديده، اين است که:

در روزهاي آخر عمر پيامبر اسلام و در دوران شدّت مريضي اش، که در حال اغما به سر مي‌برد، با صلاحديد همسران حضرت و کساني که در منزل حضور داشتند، معجون و دواي تلخي، که به افرادِ مبتلا به سينه‌پهلو داده مي‌شد، به دهان پيامبر ريختند و پيامبر خدا در آن حال اشاره کرد که دوا را به دهانش نريزند.

عايشه مي‌افزايد: ما فکر کرديم امتناع پيامبر از خوردن دارو، بدان جهت است که هر مريضي از خوردن دوا کراهت دارد و امتناع مي‌ورزد و لذا به امتناع و اشارة آن حضرت ترتيب اثر نداديم و دوا را به دهانش ريختيم. چون پيامبر به هوش آمد و تلخي دوا را در دهانش احساس کرد و متوجه شد که به دهانش دارو ريخته شده، سوگند ياد کرد که: بايد به مجازات اين عمل، در برابر چشمانم، به دهان تمام کساني که در مجلس حضور دارند، به جز عباس، از آن دارو ريخته شود و طبق

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . لدود معجون و داروي تلخ بدمزه‌اي بود که به مريض‌ها خورانده مي‌شد.

117

دستور اکيد و سوگند پيامبر، دارو به دهان يکايک حضار، به جز عباس، ريخته شد تا نوبت به همسران پيامبر رسيد. از ميان آنان، ميمونه اصرار کرد که من روزه هستم، ولي به گفتار وي اعتنا نکردند؛ زيرا پيامبر بر اين امر تأکيد و سوگند ياد کرده و کسي را به جز عباس استثنا ننموده بود.

متن حديث، که به صورت خلاصه در صحيح بخاري و صحيح مسلم، از عايشه نقل شده، چنين است:

«قالت عائشة: لددناه في مرضه فجعل يشير إلينا أن لا تلدّوني فقلنا کراهية المريض للدواء، فلمّا أفاق قال أ لم أنهکم أن تلدّوني؟ قلنا کراهيّة المريض للدواء، فقال: لا يبقي في البيت أحدٌ إلاّ لدّ و أنا أنظر إلاّ العباس، فانّه لم يشهدکم»( 1 ) در حديث ديگري که ابن ابي الحديد باز از عايشه نقل كرده، آمده است: «فلقد لدّت ميمونة و إنّها لصائمة لقسم رسول الله عقوبة لهم بما صنعوا».( 2 )

از آنجا که بررسي همة حديث‌هاي مربوط به اين داستان ساختگي، از نظر متن و سند با وضع اين مقالة کوتاه سازگار نيست، تنها به بعضي از نکاتي که در متن اين حديث‌ها وجود دارند، بسنده مي‌کنيم:

در مرحلة نخست، آنچه در متن اين حديث‌ها جلب توجه مي‌کند و ساختگي بودن اين داستان را، حتي براي کساني که پيامبر (صلّي الله عليه وآله) را معصوم و مصون از خطا و کارهاي لغو نمي دانند، تأييد مي‌کنند که در مفهوم اين حديث‌ها تناقض و تضاد وجود داردکه، سه مورد از اين تناقض‌ها را توضيح مي‌دهيم:

1. پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) در چه زماني متوجه ريختن دوا به دهانش شد؟ آنچه در متن بيشتر اين احاديث تصريح شده، اين است که پيامبر خدا پس از آن که به هوش آمد و تلخي و اثر دارو را در کام خويش احساس کرد، متوجه شد که به دهان وي دارو ريخته‌اند؛ «وافاق فعرف أنّه قد لدّ و وجد أثر اللّدود.»( 3 )

ولي بنا به مضمون همان حديثي که در آغاز بحث، از صحيحين آورديم، پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) متوجه بود و با ايماء و اشاره، از اين عمل نهي مي‌کرد؛ «فجعل يشير إلينا أن

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . صحيح بخاري 6 / باب کتاب النبي الي کسري و قيصر و 7 کتاب الطب باب اللدود و 9 کتاب الديات و صحيح مسلم 7 کتاب السلام باب کراهية التداوي باللدود سنن ترمذي 3، ص 265

2 . شرح نهج البلاغه: ص 13، ص 32

3 . مسند احمد ح 6، ص 118

118

لا تلدوني فلما أفاق، قال أ لم أنهکم أن تلدوني».

2. موفعيت عباس در اين جريان: بنا به مضمون حديثي که ترمذي و بعضي علماي اهل سنت نقل کرده‌اند، عباس عموي پيامبرخدا (صلّي الله عليه وآله) از همان افرادي بود که به دهان پيامبر دوا ريختند. «رده العباس و أصحابه»( 1 ) ولي به نقل ابن ابي الحديد، از عايشه، عباس با اين که در مجلس حضور داشت اما از دوا ريختن به دهان حضرت رسول امتناع ورزيد «فاجمعوا علي ان يلدوه فقال العباس لا الده...»( 2 )

در حالي که بنا به مضمون حديثي که از صحيحين نقل آورديم، عباس در اصل جريان حضور نداشته بلکه بعداً وارد شده است؛ «إلا العباس فانّه لم يشهدکم».( 3 )

3. چه کساني مشمول مجازات گرديدند: بنا به نقل احمد بن حنبل، به همة صحابه، که در آن جريان حضور داشتند، دوا داده شد تا نوبت به همسران آن حضرت رسيد ولي بنا به مضمون حديث ديگري که باز احمدبن حنبل نقل کرده، به جز همسران پيامبر شخص ديگري در آن موضوع و در آن جلسه شرکت نداشت و دوا نيز تنها به همسران پيامبر خورانده شد.

«عن العباس إنه دخل علي رسول الله وعنده أزواجه فاستترن منه إلاّ ميمونة فقال‌ (صلّي الله عليه وآله) لا يبقي في البيت أحد شهد للد إلاّ لُدّ»: عباس گويد: وارد حجرة پيامبر شدم و همسران آن حضرت در کنارش بودند. با ديدن من، حجاب به سر کردند، جز ميمونه. پس پيامبر فرمود: در خانه کسي باقي نماند که شاهد دوا خوردن من بوده است، مگر اين که به دهان او هم دوا ريخته شود.

آيا صدور چنين حکمي با مقام نبوت سازگار است؟

گذشته از اين تضاد و تناقض سه گانه در متن اين داستان، که دليل بر جعل و ساختگي بودن آن مي‌باشد، در زمينة اين افسانة ساختگي، اين سؤال مطرح است که: آيا اصلاً صدور چنين حکم خنده‌دار و دستور چنين مجازات مخالف عقل و وجدان، از سوي رسول الله، با مقام نبوت و شخصيت شاخص رسول اعظم و پيامبر خاتم متناسب است؟! زيرا در ظاهر، مضمون همة اين حديث‌ها و مفهوم صريح بعضي از

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . سنن ترمذي 3، ص 265 فائق زخمشري، ج3، ص 313

2 . شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 31

3 . مسند احمد 1، ص 290

119

آن‌ها اين است که دستور اکيد و سوگند پيامبر خدا در مورد دوا خوردن تمام افراد حاضر در مجلس، به عنوان عمل متقابل و مجازات اقدام آنان صورت گرفته است؛ «يقسم رسول الله عقوبة لهم بما صنعوا»( 1 ) در صورتي که اولاًـ همان گونه که اشاره شد، بنا به مضمون بخش مهم اين حديث‌ها، پس از آن که پيامبر خدا به هوش آمد، متوجه شد که به دهان او دوا ريخته شده، بنابراين، از ناحية آن حضرت، که در حال بيهوشي به سر مي‌برد، نهي وجود نداشته تا مخالفتي صورت پذيرد و متخلّفان مجازات شوند.

ثانياً ـ اگر در اين رابطه مفهوم همان حديث را بپذيريم که آن حضرت قبلاً متوجه جريان بود و با ايما و اشاره آنان را نهي ميکرد و از خوردن دارو امتناع ورزيد، باز هم نمي توان چنين مخالفتي را جرم قابل مجازات به حساب آورد؛ زيرا اين مخالفت، بر اساس توجيهي از سوي عاملين بوده که معمولاً هر مريض از خوردن داروي تلخ، امتناع مي‌ورزد.

و ثالثاً ـ اگر فرض کنيم که همة حضار مجلس، طرف مشورت و با اصل موضوع موافق بوده‌اند، اما مسلّم است که همة زنان در انجام دادن اين عمل شرکت و مباشرت مستقيم نداشته‌اند. بنابراين، مجازات همة حضار چرا؟ و چرا همه حاضران، به جرم عمل يک يا دو نفر مجازات شوند، در صورتي که طبق قانون اسلام و قانون عقل نمي توان کسي را به جرم شخص ديگر مسؤول دانست؛ «ولا تزر وازرة وزر اخري» و آيا اين حکم مانند آن نيست که در مقام قصاص عده‌اي را به جرم راضي بودن به قتل کسي، مانند شخص قاتل، محکوم به قصاص نمايند؟! و آيا هيچ شخص عاقلي به خود اجازه مي‌دهد افرادي را در برابر عملي که آن را وظيفة اسلامي و انساني خود و راه نجات وجود پيامبر و معالجة او مي‌دانند، به جاي تقدير و تشکّر از عمل آنان مجازات کنند؟! کجا رسد به مقام ارجمند رسالت و خاتم نبوت، که طبق نقل ابن‌حجر، آن حضرت در تمام دوران زندگي اش، حتي نسبت به حقوق شخصي و مسلّم خويش با هيچ کس و حتي با دشمنانش به مقام انتقام و مجازات برنيامد و با

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 13 ، ص 32

120

همة آنان، با عفو و اغماض رفتار نمود( 1 ) و در فتح مکه چون با سرسخت‌ترين دشمنانش مواجه گرديد، فرمود: «إذهبوا أنتم الطلقاء».

انگيزة جعل اين داستان:

در مورد جعل حديث «لدود» که وهني است به ساحت مقدس رسالت و بهانه و دست‌آويزي است در دست مخالفان اسلام، گرچه ممکن است انگيزه‌هاي متعدّد وجود داشته باشد، ولي به نظر مي‌رسد، دو انگيزة زير، از مطالب ديگر قوي‌تر باشد:

1ـ تأييدي بر گفتة خليفة دوم

در برخي روايات آمده است که پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) در ساعات و لحظات آخر عمر، دستور داد «ايتوني بکتاب أکتب لکم کتاباً لا تضلوا بعده أبداً»( 2 ) و خليفة دوم گفت «انّه ليهجر» و حديث سازان خواسته‌اند با جعل اين افسانه، اين سخن خليفه را، که بدين وسيله مانع از کتابت آن وصيت‌نامه گرديد، به اثبات رسانند. و بگويند: رفتار و روش پيامبر در ايام مريضي و روزهاي آخر عمر، گفتار خليفه را تأييد مي‌کند؛ زيرا آن حضرت در آن روزها دستورهايي مي‌داد که ناشي از هذيان و در اثر از دست دادن نيروي تعقّل بوده است؛ زيرا گاهي دستور مي‌داد داروي تلخ و بد مزه، به دهان همة حاضران در مجلس بريزيد و من تماشا کنم! دستوري غير عقلايي و خنده‌آور! و گاهي نيز فرمان مي‌داد قلم و کاغذ بياوريد تا مطلبي بنويسم که پس از من گمراه نشويد.

2ـ فضيلت‌تراشي براي سر سلسلة خلفاي عباسي

سياست و اهتمام خاندان و خلفاي عباسي بر اين بوده تا آنجا که ممکن است، هر فضيلت و افتخار را به نفع خانوادة خويش؛ از عباس گرفته تا يکايک خلفاي اين

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . فتح الباري، ج8، ص112

2 . صحيح بخاري، 1 کتاب العلم باب کتابة العلم.

121

خاندان، جعل نمايند. گرچه اين نوع فضيلت‌تراشي منجر به اهانت به ساحت مقدس پيامبر خدا شود! در داستان لدود، اين انگيزه و هدف مشهود است که براي اثبات يک فضيلت و بيان يک افتخار از سوي پيامبر (صلّي الله عليه وآله) نسبت به سرسلسله و بنيانگذار اين خاندان ساخته و پرداخته شده است، که حضرت رسول دستور داد به دهان اعضا و افراد خاندان خويش و حتي به همسران و اعضاي اهل بيت؛ يعني اميرمؤمنان و فاطمة ‌زهرا و حسنين (عليهم السلام) داروي تلخ ريخته شود و تنها کسي که مستثني گرديد، عباس بود؛ «لا يبقي أحدٌ في البيت إلاّ لُدّ و أنا أنظر إليه إلاّ العباس فانّه لم شهدکم».

حديث لدود از ديدگاه علما

چون از نظر علما و دانشمندان شيعه، که انبيا را معصوم و از هر عمل غير عقلاني مصون مي‌دانند و در ساختگي بودن اين حديث و خرافي بودن اين افسانه هيچگونه ترديد ندارند و مخالف عقيدة آنان دربارة نبوت و غير قابل قبول مي‌باشد، لذا آنان نه تنها آن را نقل نکرده‌اند بلکه حتي در مقام ردّ و پاسخگويي آن نيز نبوده‌اند و به طور کلي، با بي اعتنايي نسبت به آن مواجه گرديده و در بوته نسيان و فراموشي قرار داده‌اند.

و اما علماي اهل سنت، با اين که اين افسانه در مهم‌ترين منابع حديثي آنان؛ يعني صحيح بخاري و صحيح مسلم نقل گرديده، ولي محققّان آن‌ها نيز آن را ساختگي و مردود دانسته‌اند؛ از جمله آن‌ها است نقيب ابوجعفر استاد ابن ابي الحديد.

او مي‌گويد: من در مجلس استادم ابوجعفر نقيب حديث «لدود» را مطرح کردم و نظر او را در اين مورد جويا شدم که آيا در اين حادثه، به دهان علي بن ابي طالب نيز از آن داروي تلخ و بدمزه ريختند؟ او در پاسخم گفت: معاذ الله، اگر چنين چيزي حقيقت داشت، عايشه مي‌گفت؛ زيرا او علاقه‌مند بود که در بارة علي بن ابي طالب نقطه ضعفي بيابد و آن را افشا و برملا کند. ابوجعفر سپس گفت: در آن روزها و ساعت‌هاي آخر پيامبر (صلّي الله عليه وآله) ، مسلماً نه‌ تنها علي و فاطمه، بلکه حسن و حسين نيز در

122

کنار بستر پيامبر حاضر بودند و آيا مي‌توان احتمال داد که از آن دارو به دهان آنان نيز ريخته باشند؟! نه، به خدا سوگند چنين چيزي نبوده است.

ابن ابي الحديد مي‌گويد: ابوجعفر گفتار خود را با اين جمله پايان داد: «و داستان لدود از اصل دروغ و ساختگي است و آن را تنها يک نفر براي تقرّب به بعضي از مقامات ساخته و پرداخته است»( 1 )

پي‌نوشت‌ها:

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 32